

مدوسای ناقلا



نویسنده : سوزان ویلیامز و جون هلوب

ترجمه : نسترن شیرانی

سرشناسه	:	ویلیامز، سوزان / هُلوب، جون
عنوان و نام پدیدآور	:	میدوسای ناقل/نویسنده سوزان ویلیامز و جون هُلوب / ترجمه: نسترن شیرانی
مشخصات نشر	:	تهران: آوای برتر، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	:	۹۶ص
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۶۶۳۲-۷۷-۳
وفات فهرست نویسی	:	فیبا
یادداشت	:	عنوان اصلی: MEDUSA THE MEAN
موضوع	:	داستان‌های کودکان و نوجوانان بر گرفته از الهه‌های یونان.
شماره افزوده	:	شیرانی، نسترن / مترجم .
رده بند کنگره	:	pz/۵۱۸۲۱۴۱۳
رده بندی دی‌سی	:	(ج) ۸۲۳/۹۱۴
شماره کتابشناسی سی	:	۴۳۳۰۱۵

انتشارات آوای برتر

ناشر همکار: سامر

مدرسای ناقل

نویسنده: سوزان ویلیامز و جون هُلوب

ترجمه: نسترن شیرانی

ویراستار: سودابه غایب

چاپ اول: ۱۳۹۵

شمارگان: ۲۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۳۲-۷۷-۳

تلفن نشر: ۰۲۲۰۶۷۱۲۰ - ۰۹۱۲۳۷۸۳۳۷۲

پست الکترونیکی: Avayebartar@gmail.com

قیمت: ۴۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۱	فصل اول
۱۷	فصل دوم
۲۱	فصل سوم
۲۷	فصل چهارم
۳۵	فصل پنجم
۴۰	فصل ششم
۴۹	فصل هفتم
۵۹	فصل هشتم
۶۱	فصل نهم
۷۵	فصل دهم
۸۳	فصل یازدهم
۸۹	فصل دوازدهم

درباره‌ی نویسنده

جون هُلوب تاکنون برنده‌ی جوایز بسیاری برای تالیف بیش از ۱۳۰ عنوان کتاب برای خوانندگان نوجوان بوده است. از جمله صفرِ قهرمان، گل‌های افتاب، گردان، ستارگان چرخنده و ...

این اله‌ها، احتمالاً او بیشتر شبیه آتناست زیرا عاشق این است که به ایده‌های جدید برای کتاب‌هایش فکر کند. ولی خیلی خوشحال است که پدرش مدیر مدرسه‌اش نبوده.

او هم اکنون در تارواندی شمالی زندگی می‌کند.
جون هُلوب را در سایت joanholub.com ملاقات کنید.

سوزان ویلیامز برنده‌ی جایزه برای تالیف ۳۵ عنوان کتاب از جمله: لیلِ کتابخانه‌ای، ده میمون کوه‌ریوی شطون، مجموعه شاهزاده‌های جادویی و... است.

همسرش می‌گوید که او الهه‌ی سوالاتِ ازارنده است. بیشتر درباره‌ی این که چرا کامپیوترش درست کار نمی‌کند. برای همین شبیه پاندوراست. با این تفاوت که پاندورا هیچوقت مجبور به مقابله با کرم پیوت نامیده است. سوزان در نزدیکی سیاتل در واشنگتن زندگی می‌کند.

او را در سایت suzanne-williams.com ملاقات کنید.

مقدمه

بچه‌های شش ساله کلاس اول مدرسه، امروز هم بخاطر حرف‌های مدوسا سرگرم شده بودند.

آنها به مدوسا می گفتند: دختر سر ماری!

اما الان دیگر مدرسه تمام شده و مدوسا در خانه روی تختش دراز کشیده بود.

او کاغذ را که روی آن نقاشی کرده بود را در آورد. بالای کاغذ نوشته بود:

مدوسای ناقلا

حقایقی در مورد من، مدوسا

در داستان امروز، مدوسا تازه متوجه بود نقاشی بکشد.

بچه‌ها به خاطر مارهای روی سرش او را ذیت می کردند اما الان زمانش فرا رسیده که مدوسا از آن‌ها انتقام بگیرد.

بعد از آن مدوسا نزد پدر و مادرش رفته بود. آنها او را به گرمی بغل کرده بودند. مدوسا در نقاشی‌اش پدر و مادرش را در حالی که به گرمی او را بغل کرده بودند، کشیده بود. پشت سرش یک دختر دیگر هم بودند. آنها خواهران او بودند. زیرا که آنها سه قلو بودند.

حتی خواهرانش هم از او در مقابل بچه‌هایی که مدوسا را دست می انداختند، محافظت نمی کردند...

پایان!